

مشرکان، چندگانه‌پرستان مکه و مدینه و رویارویی آنان با پیامبر ﷺ و مسلمانان^۱

----- محمود مقدمی^۲ و سیدمحسن شریفی^۳

مشرکان، جمع مشرک از ماده «ش-ر-ک» که در اصل خلاف انفراد و به معنای قرین یکدیگر بودن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۶۵). در اصطلاح، مشرک کسی است که برای دیگری وجودی مستقل و مؤثر در عرض خدا و قرین او قائل شود، که اقسامی دارد (ر.ک: تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۱۰۲۲-۱۰۲۵). برخی لغویان معنای اصطلاحی شرک را در نظر گرفته و آن را شریک قائل شدن برای خداوند در ربوبیت معنا کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۴۴۹).

از جمله واژگان مرتبط با شرک، کلمه کفر است. بسیاری از متکلمان در تعریف کفر، بر انکار آنچه ضرورتاً پیامبر از سوی خدا آورده است، تأکید دارند (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۱؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۳)، اما برخی از فقیهان معتقدند کافر کسی است که منکر اصل وجود خدا یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین باشد، با این شرط که انکار ضروری، موجب انکار رسالت شود (طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۶۷). برخی لغویان (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۶۶؛ فیومی،

۱. این مقاله در قالب طرح پژوهشی پژوهشکده دانشنامه‌نگاری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تدوین شده و کلیه حقوق آن متعلق به پژوهشکده دانشنامه‌نگاری است. انتشار این مقاله در چارچوب همکاری مشترک میان مجله قرآن‌پژوهی و پژوهشکده دانشنامه‌نگاری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی صورت گرفته است.

۲. پژوهشگر علوم دینی حوزه علمیه قم.

۳. هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه قم؛ (Mohsen.sharifi@qom.ac.ir).

۱۴۰۵، ص ۳۱۱) و مفسران (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۶۰۱) شرک را مساوی با کفر و علت کفر بودن آن را انکار نعمت الهی می دانند، که با شریک دانستن خدا و غیرش در شایستگی برای عبادت، حاصل می شود (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۶۰۱).

با توجه به آیاتی از قرآن، مسیحیان عیسی علیه السلام را خدا (مانده: ۱۷، ۷۲) یا پسر خدا (توبه: ۳۰)، و یهودیان عزیر را پسر خدا دانسته اند (توبه: ۳۰)؛ از این رو تعریف مشرک، شامل اهل کتاب نیز می شود، چنان که آیه ۳۱ سوره توبه «اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» بر شرک آنان دلالت دارد، ولی قرآن کریم همواره اهل کتاب را از مشرکان جدا کرده «مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ...» (بقره، ۱۰۵؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۷-۲۸) و عنوان مشرک را بر آنها اطلاق نکرده است (← مقاله اهل کتاب)؛ از این رو در این مقاله به اهل کتاب پرداخته نمی شود.

بر اساس آموزه های قرآن (بقره: ۲۱۳؛ یونس: ۱۹) و اذعان برخی دین پژوهان (دژاکام، ۱۳۸۴، ص ۳۵۳)، بشر ابتدا موحد بود و انسان ها فطرت توحیدی داشتند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۵۱) و معتقد بودند آفریننده جهان یکی است (زمانی، ۱۳۷۸، ص ۷۰)، اما به تدریج به سمت شرک گرویدند، به طوری که رومیان قدیم حدود سه هزار خدا به نام «ارباب انواع» داشتند (ماله، ۳۰؛ زمانی، ۱۳۷۸، ص ۷۵). به همین دلیل، ادیان الهی پیوسته کوشیده اند انسان را از شرک دور و به توحید دعوت نمایند.

هرچند آنچه امروز از ادیان گذشته در دست هست، آمیخته ای از شرک و توحید است، اما گزارش های بسیاری در آنها بر یگانگی خدا (کتاب مقدس، تثنیه، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴) و منع از عبادت خدایان دیگر (تثنیه، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۱۶) و بت پرستی (تثنیه، ۱۳۸۰، ج ۲۹، ص ۱۷؛ خروج، ۱۳۸۰، ج ۲۳، ص ۲۴؛ مزامیر، ۱۳۸۰، ج ۱۰۶، ص ۳۶) دلالت دارد. در آموزه های یهودیت (زینر، ۱۳۸۰، ص ۵۷-۵۸) و مسیحیت (کتاب مقدس، مرقس، ۱۳۸۰، ج ۱۲، ص ۲۹، ۳۲؛ قرن تیان اول، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۸-۲۸)، یگانگی خداوند و نفی شریک و بت پرستی فراوان دیده می شود و اگر پیروان حضرت مسیح به شرک و اعتقاد به تثلیث گرویده اند (زمانی، ۱۳۷۸، ص ۷۲)، به تعالیم حقیقی او ربطی ندارد. در برخی آیات (مانده: ۱۱۶) بر بیزاری مسیح از شرک پیروانش تأکید شده است (مکارم

شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۳۴). برخی از سخنان زرتشت نیز نشان می‌دهد که به خدای واحد اعتقاد داشته است (زهر، ۱۳۸۰، ص ۲۲-۲۳؛ زینر، ۱۳۸۰، ص ۳۲۸)، اما هرگاه فترتی (فاصله و وقفه) به وجود می‌آمد، مردم مشرک می‌شدند و جهالت، آنان را به سمت شرک می‌کشاند.

از نظر اجتماعی، اولین وظیفه پیامبران دعوت به توحید عبودی بود که همواره واکنش دشمنان و مخالفان و مشرکان را در پی داشت «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا» (فرقان: ۳۱). قرآن کریم برای پیامبران، از جمله نوح ﷺ (نوح: ۵-۷؛ ر.ک: مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۴، ص ۴۴۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۶)، ابراهیم ﷺ (انبیاء: ۶۷-۶۸؛ ر.ک: مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۸۶)، موسی ﷺ (طه: ۵۶-۷۹؛ ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۷۲) و عیسی ﷺ (آل عمران: ۵۶؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۷۲)، دشمنان و مخالفانی را برشمرده که حاضر به پذیرش ادیان الهی و انبیا نبودند و در مسیر شرک قرار داشتند.

در دوره پیامبر اکرم ﷺ نیز بیشتر مشرکان گرفتار شرک در عبادت بودند، زیرا در منطقه حجاز از زمان حضرت ابراهیم ﷺ و اسماعیل ﷺ، آیین خداپرستی همراه با سلسله سنن دینی و اخلاقی بنا نهاده شده بود که مناسک پرشکوه حج از آن جمله بود، اما بعدها گروهی از اهل حجاز سنگ‌هایی را از حرم بردند تا به احترام کعبه، دور آنها طواف کنند و به مرور این سنگ‌ها را پرستیدند. در اخبار عصر جاهلیت آمده است که مردی از قبیله خزاعه به نام عمرو بن لُحَیّ (کلبی، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۸)، که به شام سفر کرده بود، بت هُبَل را به مکه آورد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۷۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۸۷-۱۸۸)؛ بدین شکل مردم حجاز به مرور بت پرست و مشرک شدند (کلبی، ۱۳۶۴، ج ۶؛ ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۷۷). بت‌های مشهور عرب عبارت بودند از: هبل، اساف، نائلة، لات، عزی، منات، سعد و ذوالخلصة (ر.ک: ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۸، ص ۴۹۱-۴۹۴).

شرک و مشتقات آن ۱۶۸ بار در ۴۴ سوره و ۱۴۳ آیه قرآن تکرار شده است (ر.ک: عبدالباقی، ۳۸۱-۳۷۹). علاوه بر این، سوره‌های کافرون و توبه نیز درباره کافران و مشرکان اند. قرآن توحید و نفی شرک را، افزون بر دعوت رسول خدا «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ» (رعد: ۳۶)، از آموزه‌های همه پیامبران الهی می‌داند (آل عمران: ۶۴؛ یوسف: ۳۸) «هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي» (انبیاء: ۲۴). قرآن از برخی اقدامات مشرکان علیه پیامبر ﷺ یاد کرده است، از جمله: استهزا

(حجر: ۹۵)، تمسخر (بقره: ۲۱۲؛ حجر: ۶)، تحقیر (صافات: ۱۴)، تکذیب (شعراء: ۱۸۶؛ فاطر: ۴؛ ص: ۴)، اتهام سحر و کذب (ص: ۴)، شاعر و دیوانه خواندن پیامبر ﷺ (حجر: ۶، ۹۵؛ صافات: ۳۶؛ حاقه: ۴۱-۴۲)، بهانه تراشی (فرقان: ۷)، آزار و شکنجه (نساء: ۷۵؛ انعام: ۳۳)، تصمیم به قتل (بقره: ۲۰۷؛ انفال: ۳۰)، و جنگ با آن حضرت (بقره: ۲۱۷؛ حج: ۳۹؛ احزاب: ۹-۱۰).

در متون روایی به شرک مشرکان، به عنوان عملی در مقابل توحید، توجه شده است (شریف رضی، خطبه ۱۱۴، ج ۱، ص ۲۲۳؛ حکمت ۲۵۲؛ ج ۴، ص ۵۵)؛ ر.ک: حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۰-۳۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۷۴). در برخی کتاب‌های روایی، بابتی به شرک اختصاص یافته (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸) و در برخی کتاب‌های راجع به توحید نیز به مباحث شرک پرداخته شده است (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۱۹-۲۰، ۳۰، ۶۸-۶۹).

مفسران ذیل آیات مرتبط، درباره مشرکان بحث کرده‌اند (ر.ک: ادامه مقاله). مورخان نیز، ضمن بیان سیره نبوی، برخوردهای مشرکان را با پیامبر گزارش کرده‌اند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱۷؛ بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۴۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۱۵). همچنین متکلمان مباحثی را در تعریف شرک و مشرک مطرح کرده (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۶۲؛ مظفر، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مرعشی نجفی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۸) و در خلال مباحث توحید و صفات و اسمای الهی، به شرک و انواع آن پرداخته‌اند (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۴، ص ۲۱-۲۲؛ ۱۴۱۵، ص ۲۱۹). رابطه شرک و کفر و مقابله آن با ایمان نیز مورد توجه متکلمان بوده است (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۵۳۶-۵۳۷؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۴۲۶-۴۲۷).

در کتاب‌های فقهی درباره طهارت اهل کتاب و مشرکان و حلیت غذا و قربانی آنان و نیز ازدواج با آنان بحث شده است (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۴۱-۶۷؛ امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۸۵). در دائرةالمعارف قرآن لایدن مقاله مستقلی درباره مشرکان وجود ندارد، ولی در مقاله‌های «شرک و الحاد» و «مخالفت با محمد ﷺ»، به مشرکان دوره پیامبر اکرم ﷺ و اقدامات آنان و مواجهه قرآن با آنان پرداخته شده است (Schölller, vol3, See: Mir, vol4, pp158-162). در دائرةالمعارف قرآن راتلج نیز، در مقاله «آزار»، اقدامات مشرکان در آزار پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان بیان شده است (See: Leaman, pp494-496).

پدیدارشناسی شرک در صدر اسلام: از آیات قرآن برمی آید که مشرکان و بت پرستان عرب، شرک در خالقیت نداشتند و اگر از آنان درباره آفریننده آسمانها و زمین سؤال می شد، فقط خداوند را خالق می دانستند «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (زمر: ۳۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۷۹)، اما در ربوبیت (ر.ک: زمانی، ۱۳۷۸، ص ۴-۷۵) و تدبیر جهان (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۸۷)، دچار شرک بودند. آنان زمین و آسمان و مانند آنها را دارای رب مخصوص و خدا را رب العالمین و رب همه ارباب می دانستند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۱۱۰)؛ از این رو، گرفتار شرک در عبادت بودند و با این گفته که می خواهند با پرستش بتها به خداوند نزدیک شوند، کار خود را توجیه می کردند «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر: ۳؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۳، ص ۱۲۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۶۲). آنان موجودات دیگری را شفیع خود در پیشگاه الهی مطرح می کردند «وَيَقُولُونَ هُوَ إِيَّاكُمْ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (یونس: ۱۸) و آنها را در افعال و صفات یا تدبیر امور جهان دخیل می دانستند.

رویارویی مشرکان با پیامبر ﷺ پیش از هجرت

پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت نیز برای عبادت خداوند به غار حراء می رفت و از شرک و کفر گریزان بود (← مقاله غار حراء و ثور). مشرکان قریش به ایشان، به سبب امانتداری و پاکدامنی، لقب امین داده بودند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۷؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲۳) و به او اعتماد کامل داشتند، چنانکه در بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود، به پیشنهاد او عمل کردند (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۶۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۰۰).

پس از بعثت، پیامبر ﷺ در سه مرحله مردم را به دین خدا دعوت کرد (← مقاله دعوت پیامبر ﷺ): در مرحله نخست، در مدت سه سال دعوت سرّی، جمعی به اسلام گرویدند (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۶۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۵۷). مشرکان قریش، با وجود آگاهی از دعوت مخفیانه رسول خدا، واکنش تندی نداشتند و گاه مسلمانان را نکوهش می کردند. در این مدت، پیامبر ﷺ و مسلمانان برای نماز به دره‌های اطراف مکه می رفتند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۳؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۱۸).

در مرحله دوم، با نزول آیه انذار «وَ اتَّذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴)، خداوند به پیامبر ﷺ

دستور داد خویشاوندانش را به اسلام دعوت کند (بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۱۸؛ قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ابن سیدالناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۸). در این دعوت کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را نپذیرفت و برخی برخورد تمسخرآمیز داشتند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۲۱). در مرحله سوم، حضرت به دستور آیه ۹۴ سوره حجر «فَاُصْدِعْ بِمَا تَوَمَّرَ»، دعوت خود را علنی کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۲؛ قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۷۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۴۶) و دین خود را به قبایل مختلف عرضه نمود (طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۳؛ مقاله دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله). با علنی شدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله، تلاش مشرکان برای رویارویی جدی با ایشان آغاز شد. به عقیده محققان، درهم کوبیدن یک نهضت نوین برای مشرکان قریش بسیار آسان می نمود، ولی چون مسلمانان از یک قبیله نبودند و از هر قبیله تعدادی مسلمان شده بودند، مشرکان نتوانستند به سرعت برای نابودی آنان تصمیم بگیرند (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۸-۲۵۹).

اقدامات مشرکان

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که هیچ پیامبری همانند او از جانب مشرکان اذیت نشده است (اربلی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۴۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۴۱، ص ۳۳۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۹، ص ۵۶). این آزارها گاهی با دروغگو، ساحر، مجنون، شاعر و کاهن خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله (صافات: ۳۶؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۳، ص ۳۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۹۰) و گاه با شکنجه های جسمی، مانند آزار و اذیت و ضرب و جرح، صورت می گرفت (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۸۷).

برخی از اقدامات مشرکان عبارت بودند از:

۱. تمسخر

مشرکان گاه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از کنارشان می گذشت، از روی تمسخر به او اشاره می کردند و می گفتند فرزند عبدالمطلب از آسمان سخن می گوید (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۵۶؛ بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۹؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴) و با تعابیر تمسخرآمیز ایشان را خطاب می کردند «یا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» (حجر: ۶؛ ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۱۲۱). مفسران ذیل آیه ۳۷ سوره معارج «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ»، از جمع شدن مشرکان گرد پیامبر صلی الله علیه و آله برای شنیدن آیات و پراکنده شدن شان در حال تمسخر خبر داده اند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۴، ص ۴۳۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶،

ج ۱۰، ص ۱۳؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۵۸۳). آنان مسلمانان را نیز به سبب ایمان به پیامبر ﷺ مسخره می کردند و به آنان می خندیدند «فَاتَّخَذُوا تَمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (مؤمنون: ۱۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۹۰) و با دادن لقب هایی چون سفیه و نادان، آنان را تحقیر می نمودند (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹؛ نحاس، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۰۶) و هرگاه معجزه ای می دیدند، آن را مسخره می کردند «وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ» (صافات: ۱۴؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۴۷۰).

خداوند با مذموم شمردن اعمال مشرکان، به پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان دلداری می داد که پیامبران پیشین نیز گرفتار تمسخرکنندگان بودند «وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (انبیاء: ۴۱؛ طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۲۵۱) و از پیامبر ﷺ می خواست از سخنان آنان غمگین نشود، چراکه تمام عزت و قدرت متعلق به خداوند است «وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (یونس: ۶۵؛ سمرقندی، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۷).

۲. استهزا

یکی از گسترده ترین و نخستین اقدامات مشرکان در برابر پیامبر ﷺ استهزا بود. در بیشتر گزارش های تاریخی (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۸؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۷؛ طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۲۴) و روایات تفسیری (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۷۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۵۰)، ذیل آیه ۹۵ سوره حجر «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، از تعدادی از استهزاکنندگان نام برده شده که آنان را مستهزنان مشهور می دانند و این آیه درباره آنان نازل شده است. مستهزنان مشهور عبارت بودند از:

الف. ولید بن مغیره مخزومی قریشی: از اشراف و سران قریش در مکه (بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۱۷۰)، که از دشمنان و مخالفان سرسخت رسول خدا بود (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۳۶۱). مفسران ذیل آیات ۱۱ تا ۳۱ سوره مدثر، به نقش ولید در نسبت دادن عناوینی چون ساحر و جادوگر و شاعر به رسول خدا سخن گفته اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۸۳؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۲۲۰-۲۳۶).

ب. عاص بن وائل بن هاشم سهمی: از بزرگان و اشراف قریش (ابن حبیب بغدادی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۳؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۲۳)، که از مخالفان و دشمنان پیامبر بود (طبرسی، ۱۳۷۲،

ج ۱۰، ص ۸۴۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲۰، ص ۲۲۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۵، ص ۴۸۵). در منابع تاریخی (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۳؛ بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۰۴) و تفسیری (طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۲۱۲؛ واحدی، ۱۴۱۱، ص ۴۹۴-۴۹۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۸۳۷)، مراد از آیه سوم سوره کوثر را، که بدخواه پیامبر را ابتر نامیده «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، عاص بن وائل دانسته اند.

ج. **أسود بن عبدیغوث:** از تیره بنی زهره قبیله قریش (بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۸، ص ۱۲۸-۱۲۹)، که بنا بر نقلی پسردایی پیامبر (ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۱) و از بزرگان قریش و در زمره افرادی بود که همواره پیامبر اکرم ﷺ را استهزا می کردند (ابن حبیب بغدادی، ۱۴۰۵، ص ۳۸۷؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۳). او وقتی مسلمانان را می دید، به دوستان خود می گفت پادشاهان زمین و وارثان کسری و قیصر آمدند و با تمسخر از پیامبر ﷺ می پرسید امروز از آسمان با تو سخنی گفته نشده است؟ (بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۶۰). او با گروهی از مشرکان نزد پیامبر ﷺ رفت و از روی تمسخر از ایشان پرسید اگر فرستاده خدایی، چرا فرشته ای همراه تو نیست؟ که آیه ۸ سوره انعام «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ» در این باره نازل شد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۵؛ ابن جزری غرناطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۵۴).

د. **اسود بن مطلب بن اسد:** از تیره بنی اسد از قریش، با کنیه أَبُو زَمَعَةَ، یکی دیگر از مستهزنان پیامبر بود (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۹؛ بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۴۸). وی پسرعومی حضرت خدیجه، همسر رسول خدا، بود (ر.ک: ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۸، ص ۱۱۷-۱۱۸؛ سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۱۴) و مانند دیگر مستهزنان، رسول خدا را با تمسخر آزار می داد (بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۴۸) و هنگامی که پیامبر ﷺ و یارانش را می دید، با تمسخر و طعنه سوت می کشید و دست می زد (ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۴-۷۵).

هـ. **حارث بن قیس عدی:** از تیره بنی سهم (ابن حبیب بغدادی، ۱۴۰۵، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۳۲؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۱)، از اشراف قریش در جاهلیت بود (ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۱۱) و در آزار و استهزای رسول خدا تلاش زیادی می کرد (یعقوبی، بی تا، ج ۲،

ص ۲۴). برخی از مفسران شأن نزول آیه ۴ سوره غافر را «ما یجادل فی آیاتِ اللّهِ إِلَّا الَّذِینَ کَفَرُوا» که درباره مجادله‌کنندگان در آیات قرآن است، راجع به وی دانسته‌اند (ابن عبدالسلام، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۱۶۳؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۲۳۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۲۹۷).

علاوه بر این پنج نفر، از مستهزئان دیگری در تاریخ یاد شده که آیاتی از قرآن درباره آنان نازل شده است. ابولهب عموی پیامبر و همسرش از سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت و از مستهزئان بودند که آیات پنج‌گانه سوره مسد درباره آنان نازل شده و آنها را به شدت نکوهش و نفرین کرده است (← مقاله ابولهب و همسرش).

ابوجهل با نام عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی نیز از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر (زرکلی، ۱۹۸۰، ج ۵، ص ۸۷) و از مستهزئان آن حضرت بود (ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۳؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۱۳). او با دیدن پیامبر ﷺ، با استهزا و تمسخر سؤال می‌کرد که آیا خدا او را به عنوان پیامبر فرستاده است؟ این مطلب در آیه ۴۱ سوره فرقان منعکس شده است «وَإِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْجُدُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۷، ص ۱۳۹؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۴۴۷). مفسران مصداق آیه ۱۵ سوره ابراهیم را، که به نابودی گردنکشان اشاره کرده «وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»، ابوجهل دانسته‌اند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۴۰۱؛ سمرقندی، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۸).

أَخْسِ بْنِ شَرِيقٍ هم از مستهزئان و آزاردهندگان پیامبر بود (همدانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۵۰). به نظر برخی مفسران، مصداق آیه اول سوره هُمَزَه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» که عیب‌جویان و تمسخرکنندگان را ملامت کرده، همین فرد است (ابن جزئی غرناطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵۱۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۵، ص ۴۶۰).

عُقبَةُ بْنُ أَبِي مَعِيْطٍ از مشهورترین دشمنان و مستهزئان پیامبر بود (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۷۴؛ ابن سید الناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۲؛ ابن جزئی غرناطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۲۱). او به حضرت نسبت جنون می‌داد (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۰۷) و در آزار پیامبر ﷺ بیش از همه سخت می‌گرفت (ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۴).

همچنین ابوسفیان با نام صخر بن حرب بن امیه، از اشراف قریش (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۶۷۷؛

ابن اثیر جزری، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۴۸) و مخالفان پیامبر بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۷). برخی منابع او را در فهرست مستهزنان پیامبر ذکر کرده‌اند (ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۶).

به گفته قرآن، تمسخر مستهزنان آگاهانه بوده است «وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا» (جاثی: ۹) و همین بر حُبث باطنی آنان دلالت دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۴۱). دشمنی و مبارزه با رسالت پیامبر یکی از مهم‌ترین دلایل مستهزنان بود، چنان‌که خداوند از پیامبر ﷺ خواست رسالت خود را آشکار کند و نگران مستهزنانی نباشد که در پی مخالفت و دشمنی با او هستند «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (حجر: ۹۴-۹۵؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳۳)؛ چراکه پیامبر ﷺ به شدت تهدید شده بود (یوسفی غروی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۴۴).

علاوه بر مشرکان، برخی از اهل کتاب (← مقاله اهل کتاب) و منافقان (← مقاله منافقان) نیز به استهزای پیامبر ﷺ می‌پرداختند.

۳. تکذیب

دروغگوخواندن پیامبر ﷺ و کذب‌انگاشتن قرآن، از جمله واکنش‌های مشرکان بود «وَإِنْ يَكْذِبُونَكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ» (فاطر: ۴). بر اساس قرآن، مشرکان پیامبر ﷺ را دروغگو می‌پنداشتند «وَإِنْ نَطَّلِكَ لَمِنَ الْكَافِرِينَ» (شعراء: ۱۸۶) و به‌صراحت چنین نسبتی را به حضرت می‌دادند «وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (ص: ۴). هنگامی که پیامبر ﷺ از تکذیب قریش غمگین شد، درحالی که پیش از بعثت او را امین می‌دانستند، خداوند با دلداری دادن پیامبر ﷺ، آنان را ظالمانی معرفی کرد که با این رفتار درصدد انکار آیات الهی‌لند «فَأَنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (انعام: ۳۳؛ سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۴۴؛ طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۰). در آیاتی نیز تکذیب مشرکان به تکذیب آل‌فرعون تشبیه شده و برای دلداری پیامبر ﷺ و مسلمانان، از هلاکت فرعونیان سخن گفته شده است «كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ» (انفال: ۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۰۵).

۴. تطمع

در موارد متعددی مشرکان سعی در تطمع پیامبر ﷺ داشتند، از جمله عُثْبَةُ بن رَبِيعَةَ، از بزرگان

قریش و پدرزن ابوسفیان (زرکلی، ۱۹۸۰، ج ۴، ص ۲۰۰؛ ۸، ص ۹، ۸)، از سوی قریش به حضرت پیشنهاد مال فراوان، جایگاه والا و ریاست داد. پیامبر ﷺ در پاسخ، آیات ۱ تا ۱۳ سوره فصلت را قرائت کرد (سمرقندی، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ حلبی، ۱۴۲۷، ص ۴۲۸-۴۲۹) و بر این حقیقت تأکید کرد که تنها بشری است که بر او وحی می شود و از آنان خواست به خداوند، که تنها معبود عالم است، توجه نمایند «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ» (فصلت: ۶).

آنان سعی در تطمیع پیامبر ﷺ داشتند و پیشنهاد کردند که اگر ایشان دست از تبلیغ دین خود بردارد، آن قدر مال و ثروت به او می دهند که ثروتمندترین مرد قریش شود و اعلام کردند حتی حاضرند او را به ریاست خود برگزینند. پیامبر ﷺ در پاسخ آنها فرمود اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند، خواست شما را نخواهم پذیرفت (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۲۸؛ ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۶). این ماجرا به عنوان شأن نزول آیات چهار تا هفت سوره ص آمده است (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۹۳؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۴۲۷). مشرکان که از تطمیع پیامبر ﷺ ناامید بودند، نزد ابوطالب رفتند و ضمن اعتراض به دعوت پیامبر ﷺ، به او پیشنهاد کردند که یکی از زیباترین پسران عرب، به نام عماره بن ولید، را به فرزندخواندگی به او می دهند و در مقابل، او پیامبر ﷺ را تسلیم کند، اما ابوطالب به شدت با آنان برخورد کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۸).

۵. اتهام و افترا

بعد از آنکه حضرت ابوطالب رضی الله عنه حاضر نشد پیامبر ﷺ را به دشمنانش تسلیم کند، آنان از پیامبر ﷺ خواستند که دینش را عرضه کند و چون حضرت ﷺ آنان را به توحید و روی گردانی از بت ها فرا خواند، او را ساحر و کذاب «قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (ص، ۴؛ ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۰۷؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۸۶-۱۸۷) و شاعر و دیوانه «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرُكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات: ۳۶؛ نیز حجر: ۶؛ حاقه: ۴۱-۴۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۹۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۳۵) نامیدند. خداوند با تأیید رسالت پیامبر ﷺ گفته های آنان را پاسخ داد «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» (صافات: ۳۷؛ ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۸،

ص ۴۹۳-۴۹۴) و پیامبر ﷺ خود را از نسبت جنون تبرئه کرد «ما بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ» (سبأ: ۴۶) و آنان را به تفکر در این باره دعوت نمود «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ» (اعراف: ۱۸۴).

قریش از ولیدین مغیره، که ادیب بود، خواستند با پیامبر ﷺ مقابله کند. او بعد از شنیدن آیات قرآن، در حیرت فرو رفت و خانه نشین شد، ولی سرانجام با فشار قریش اعلام کرد رسول خدا ﷺ ساحر است. قرآن کریم در آیات ۱۱ تا ۱۳ سوره مدثر «ذَنبِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا...» به این مطلب اشاره کرده است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۸۳-۵۸۴؛ ابن کثیر، تفسیر، ۳، ص ۶۰-۶۱). البته در موارد فراوانی سران و ادیبان مشرک مجبور شدند به عظمت قرآن و آورنده آن اعتراف کنند (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۱).

مفسران آیه ۹۰ سوره حجر «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» را درباره کسانی دانسته شده اند که در پیام حج مسیرهای حرکت زائران را بین خود تقسیم می کردند و به موافق می رفتند و با ساحر، شاعر، کذاب و مجنون خواندن پیامبر ﷺ، سعی در تخریب آن حضرت داشتند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۴۴؛ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۳۵۴؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۴۶-۳۴۷). رسول خدا نیز ده سال پیایی در موسم حج در بازارهای عکاظ و مَجَنَّة و ذُوالمَجَاز (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۸) و در مناطق مکه و دیگر منزل گاه های قبایل عرب، آنان را به اسلام دعوت می کرد (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۲۶؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۴۸)، اما ابولهب با دروغ خواندن حضرت، مانع از پیوستن مردم به ایشان می شد (← مقاله ابولهب و همسرش). قبایل عرب نیز با این استدلال که خویشان و نزدیکان تورا بهتر می شناسند، در پاسخ رسول خدا سخنان ناروا می گفتند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۸).

در ماجرای هجرت به حبشه (← مقاله هجرت و مهاجران)، عمروعاص و همراهانش کوشیدند با نسبت های دروغ و تخریب وجهه مسلمانان نزد نجاشی، زمینه اخراج آنان را از حبشه فراهم کنند، ولی با سخنان جعفر بن ابی طالب و قرائت آیاتی از قرآن که در شأن حضرت مریم و مسیح بود (فصلت: ۱-۱۹)، نجاشی به سخنان مشرکان توجهی نکرد و با اظهار محبت به مسلمانان، از آنان حمایت کرد (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۹۸؛ ابن سید الناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹). مفسران معتقدند آیه ۸۲ سوره مائده «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» ناظر بر همین رفتار

نجاشی بوده است (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۲). یکی از نسبت‌های ناروایی که مشرکان می‌دادند، تشبیه آیات قرآن به اساطیر باستانی بود (انفال: ۳۱؛ فرقان: ۵)، چنان‌که نضر بن حارث بن علقمه، با نقل افسانه‌هایی مانند رستم و افراسیاب، سعی در مشابه‌سازی در مقابل داستان‌های قرآنی داشت و قرآن را اساطیر باستانی می‌خواند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۵۸؛ سمرقندی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸-۱۹). مشرکان آیاتی را که پیامبر ﷺ می‌خواند، افسانه پیشینیان می‌پنداشتند «إِذَا تُلِي عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قلم: ۱۵). پیامبر ﷺ در پاسخ به مشرکانی که قرآن را ساختگی و افترا می‌دانستند، آیاتی چون آیه ۱۳ سوره هود «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» و آیه ۳۸ سوره یونس «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ» را می‌خواند و از آنها می‌خواست با قرآن مقابله به مثل کنند و سوره‌هایی همانند سوره قرآن بیاورند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۷-۸؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۶۲)، اما مشرکان نتوانستند (طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۴۸).

۶. اتهام یادگیری از دیگران

مشرکان به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند که این سخنان را از فردی در یمامه (به نام رحمان) یا از دیگران می‌آموزد (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۰۳؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۴۲). خداوند در پاسخ آنان تصریح کرد که پیامبر ﷺ قادر به خواندن و نوشتن نیست تا تردیدی باقی نماند «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَحُطُّ بِمِيمِنِكَ إِذَا لَا تَابَ الْمُبْطِلُونَ» (عنکبوت: ۴۸). سپس ضمن یادآوری رسالت پیامبران گذشته و وظایف آنان و نافرمانی امت‌های پیشین، به پیامبر ﷺ فرمود که آنان از ایمان به رحمان کفر می‌ورزند؛ بگو رحمان نام پرودگار من است و وظیفه پیامبر ﷺ ابلاغ وحی و توحید و یادآوری معاد است «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ، قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ» (رعد: ۳۰؛ ر.ک: ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ماوردی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۱۱؛ ابن سیدالناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۲۹). مطابق نظر شیخ طوسی ذیل آیه ۱۱۰ سوره اسراء «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ»، مشرکان گمان می‌کردند که پیامبر ﷺ به دو معبود فرا می‌خولند که یکی الله و دیگری رحمان است؛ لذا برخی رحمان را مردی در یمامه می‌دانستند (بی‌تا، ج ۶، ص ۵۳۳). همچنین او را در گفته‌های

خویش به داشتن معلم و یاری گرفتن از افراد غیر عرب متهم می‌ساختند. خداوند با اشاره به این اتهامات «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي» (نحل: ۱۰۳؛ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۲۷)، پاسخ داد که اگر سخن شما درست است، چرا قرآن به زبان عربی مبین است؟ «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳).

۷. منع دیگران از برقراری ارتباط با پیامبر ﷺ

مشرکان مانع ورود مسافران به شهر مکه می‌شدند تا با پیامبر ﷺ ملاقات نکنند، زیرا سخن گفتن با پیامبر ﷺ تأثیر شگرفی در آنان داشت. طفیل بن عمر دوسی گزارش کرده است که قریش او را از شنیدن سخنان پیامبر ﷺ بر حذر داشتند و او نیز در گوش خود پنبه گذاشت تا سخنان پیامبر ﷺ را نشنود (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۲)، اما با شنیدن بخشی از نماز پیامبر ﷺ، جذب دعوت ایشان شد و در پی آن تمام قوم خود را به اسلام دعوت کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۷۹-۱۸۰). در گزارش راجع به اسلام آوردن مردم مدینه آمده است که اسعد بن زراره و ذکوان بن عبدقیس، از اهالی مدینه، هنگام ورود به مکه با شنیدن آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام که پیامبر ﷺ در کنار مسجدالحرام قرائت می‌کرد، مسلمان شدند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۹، ص ۸-۹؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۶-۳۸) و زمینه اسلام آوردن مردم مدینه را فراهم کردند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۸۱). به باور برخی از مفسران، مشرکان افزون بر توصیه به مسافران، راه‌های مکه را میان خود تقسیم می‌کردند تا از تماس واردشوندگان با رسول خدا جلوگیری کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳۱). قرآن از آنان به مقتسمین یاد کرده است «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر، ۹۰-۹۱). بنابر نظر مشهور، مقصود از مقتسمین در این آیه، مشرکان قریش هستند که به بخش‌بخش کردن قرآن و تقسیم آن به قصد انکار اقدام می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۱۹۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۳۷).

۸. مجادله

قرآن منکران ایمان را اهل جدال در آیات الهی معرفی کرده «مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» (غافر: ۴) که برای محو حق مجادله می‌کنند «وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (غافر: ۵) و تکبر و خودبرتربینی آنان عامل جدال و ستیزه‌جویی شان با آیات الهی و پیامبر ﷺ است «إِنَّ

الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبِيرٌ» (غافر: ۵۶؛ شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۵۷۰). این جدال گاه درباره خود قرآن بود که می‌کوشیدند آن را افسانه‌های پیشینیان معرفی کنند «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُكَ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (انعام: ۲۵؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۰۸).

۹. بهانه تراشی

بنا بر برخی آیات، مشرکان مکه برای جلوگیری از پیشرفت اسلام، خرده می‌گرفتند این چگونه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رود و چرا فرشتگان بر او نازل نمی‌شوند تا به همراه او مردم را بیم دهند؟ «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا» (فرقان: ۷؛ ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۶۳). قرآن کریم پاسخ داده است که اگر فرشته‌ای هم به رسالت فرستاده شود، به صورت بشر خواهد بود (انعام: ۸-۹).

بعضی از مشرکان درخواست سخن گفتن با خدا را داشتند و می‌گفتند در این صورت دعوت پیامبر ﷺ را می‌پذیریم. قرآن کریم، در آیه ۱۱۸ سوره بقره، با اشاره به این گونه درخواست‌های نادرست پیشینیان، اعلام کرده است به اندازه کافی آیه و نشانه برای اهل یقین وجود دارد «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۰-۳۷۱).

برخی نزول سوره کافرون را بعد از آن دانسته‌اند که مشرکان قریش پیشنهاد کردند یک سال بت‌ها پرستش شوند و سال بعد خدای یگانه (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۲۱۳؛ طوسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۲۰؛ حلبی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۴۳۰). برخی آیات ۶۴ تا ۶۶ سوره زمر را در این باره دانسته‌اند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۳۷؛ ابن‌سیدالناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶).

مشرکان گاهی می‌گفتند چرا به جای آن حضرت، قرآن به فرد دیگری از مکیان یا اهل طائف نازل نشده است؟ «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْيَةِ عَظِيمٍ» (زخرف: ۳۱؛ قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۷۱). خداوند در پاسخ، ارسال و انتخاب پیامبران را، که نمونه‌ای از مصادیق رزق و رحمت الهی است، خاص خود دانسته و با منطقی استوار، مشرکان را به هدایت فرا خوانده است (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۹۵-۱۹۶).

گاه مشرکان به پیامبر می‌گفتند مردم فرومایه را از خود دور کن تا به تو ایمان بیاوریم، اما خداوند سخنان آنان را مردود می‌شمرد و از مؤمنان حمایت می‌کرد (هود، ۲۹؛ ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۹، ص ۲۶؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۲۷۵). در منابع تاریخی نیز برخی از بهانه‌های مشرکان نقل شده است (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۹۵؛ ابن‌سیدالناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۲۷).

۱۰. محاصره و قطع رابطه

واکنش دیگر مشرکان در برابر دعوت پیامبر ﷺ، محاصره اقتصادی در شعب ابی‌طالب و قطع رابطه با آن حضرت بود (ر.ک: ابن‌اسحاق، ۱۴۱۰، ص ۱۵۶-۱۶۰؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳). این حصر به‌گونه‌ای بود که ناله کودکان از نبود غذا به گوش می‌رسید (ابن‌اسحاق، ۱۴۱۰، ص ۱۵۹؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۳؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۱۵).

۱۱. آزار و شکنجه

واکنش دیگر مشرکان، آزار و شکنجه پیامبر ﷺ و پیروانش بود (ر.ک: ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۵۰؛ بلاذری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲)، که گاه جسمی بود و گاه روحی و روانی. رفتار آنان گاه موجب اندوه پیامبر ﷺ می‌شد «فَدُ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ» (انعام، ۳۳؛ ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۵۵). دلگیری پیامبر ﷺ از آزار مشرکان در پنج سال پیش از هجرت به‌حدی بود که در این باره آیاتی نازل و به ایشان توصیه شد که به خداوند توکل کند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ... وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً» (ر.ک: احزاب، ۴۵-۴۸؛ قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۴۷۷؛ فیض کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۴، ص ۱۹۵). به باور برخی، نزول سوره طه برای کاستن از فشار روانی بر پیامبر ﷺ بود (بهجت‌پور، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۴۱۷)، که در آن داستان حضرت موسی ﷺ و برخورد قومش با او بیان شده است (ر.ک: طه: ۹-۹۹).

از جمله آزار مشرکان هنگامی بود که پیامبر اکرم ﷺ برای دعوت مردم طائف به آنجا رفت و با تحریک بزرگان طائف، کودکان و فریب‌خوردگان، حضرت را سنگ‌باران کردند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۴۵؛ بی‌تا، ج ۴، ص ۱۵۶)، به‌گونه‌ای که از پاهای ایشان خون جاری شد (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶؛ طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۴). برخی نیز با ریختن خاک (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲،

ص ۳۴۴) و شکمبه گوسفند بر سر و صورت پیامبر ﷺ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۱۶)، ایشان را آزار می دادند. این آزارها پس از درگذشت ابوطالب و خدیجه شدت یافت (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۱۶؛ ابن سیدالناس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۱)، چنان که از پیامبر ﷺ نقل شده است تا روزی که عمویش، ابوطالب، زنده بود، دست قریش از آزارش کوتاه بود (طبری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۴۴؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۴۹). از جمله کسانی که رسول خدا را بسیار آزار می دادند، ابولهب و همسرش (ام جمیل) بودند، به طوری که سوره مسد درباره آنان نازل شد (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ← مقاله ابولهب و همسرش).

از دیگر نمونه های آزار پیامبر ﷺ، طلاق دادن ربائب (دخترانِ همسر) آن حضرت و دختران دیگر مسلمانان بود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۶۷-۴۶۸)، که پس از نزول سوره مسد «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (مسد: ۱) انجام گرفت (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۳۹)، از جمله عتبه بن ابی لهب، رقیه ربیبه پیامبر ﷺ را طلاق داد و عتبه بن ابی لهب، ام کلثوم ربیبه دیگر آن حضرت را (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۵۲؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۳۹). البته برخی، مانند ابوالعاص - که با زینب، ربیبه پیامبر ﷺ، ازدواج کرده بود - تسلیم فشار قریش نشدند. وی در جنگ بدر به اسارت مسلمانان درآمد و به پیشنهاد رسول خدا آزاد شد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۵۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۱۱-۳۱۲).

بخشی از آزار مشرکان متوجه عموم مسلمانان بود؛ از این رو، در برخی آیات به صبر و استقامت آنان توجه شده است «وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (ابراهیم: ۱۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۷۱). افرادی از تازه مسلمانان، همچون یاسر بن عامر و سمیه (پدر و مادر عمار)، شدیدترین شکنجه ها را تحمل کردند و به شهادت رسیدند و عنوان نخستین شهدای اسلام را کسب کردند (ابن اثیر جزری، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۶۹۱؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۲۶). مفسران مصداق آیه ۱۰۶ سوره نحل را - که برخی حتی تحت شکنجه، قلبشان آرام و با ایمان بوده «مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» - عمار، پدرش یاسر، مادرش سمیه، صهیب بن سنان، بلال و حباب بن آرت دانسته اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۹۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۵۰؛ ج ۲، ص ۲۷۳).

آزار و شکنجه ایمان آورندگان موجب شد که پیامبر اکرم ﷺ عده ای از مسلمانان را به حبشه فرستاد تا از آزار مشرکان دور باشند (← مقاله هجرت و مهاجران). شدت شکنجه ها به گونه ای بود

که بعضی از تازه‌مسلمانان دوباره بت پرست شدند و حتی در جنگ بدر شرکت کردند و کشته شدند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۴۱). مفسران آیه ۹۷ سوره نساء «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» را در این باره دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۴۹؛ سمرقندی، بی تا، ج ۱، ص ۳۳۱). مورخان نیز ماجرای ارتداد این افراد و نام‌هایشان را نقل کرده‌اند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۴۱؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸).

بعد از هجرت به مدینه، عده‌ای از مسلمانان که در مکه بودند، همچنان تحت شکنجه و آزار مشرکان بودند و از خداوند یاری خواستند که آیه ۷۵ سوره نساء در باره آنان نازل گردید «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۱۷).

۱۲. تصمیم به قتل

مشرکان مکه که متوجه شدند رسول خدا در رسالت خود عزم جدی دارد و نمی‌توانند او را منصرف کنند، تصمیم به قتل حضرت گرفتند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۰۲). آیه ۳۰ سوره انفال به این تصمیم و نقشه مشرکان اشاره کرده است «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ» (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۰۹). با خوابیدن علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله، نقشه مشرکان باطل شد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۴؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۶۶). مفسران نزول آیه ۲۰۷ سوره بقره «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» را در این باره می‌دانند (ابوحمزہ ثمالی، ۱۴۲۰، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰، ص ۶۵). این شب در متون تاریخی (بحرانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۶۲؛ عاملی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۳۵) و تفسیری (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷۷)، به لیلۃ المبیت مشهور گردید. در آخرین مرحله این دوران و بعد از نزول آیه ۱۹۳ سوره بقره «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»، پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان مکه دستور هجرت داد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۶۸؛ ← مقاله هجرت و مهاجران).

رویارویی مشرکان با پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت

در دوران حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، دشمنان حضرت سه گروه بودند: کافران (یهود و نصاری) که از روی حسد و کینه‌توزی به دشمنی با رسول خدا می‌پرداختند (← مقاله اهل کتاب)؛ منافقان اوس و خزرج، که بر شرک خود باقی بودند و از روی ناچاری و مصلحت‌اندیشی اظهار

اسلام کرده بودند (← مقاله منافقان). مشرکان، که بیشترشان از خود مکه و اطراف آن بودند و پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه نیز دست از آزار و مخالفت با پیامبر ﷺ نکشیدند. رویارویی مشرکان با پیامبر ﷺ پس از هجرت، جلوه‌های مختلفی داشت:

۱. جنگ با مسلمانان

مشرکان مکه با آزار زیاد پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان و تصمیم به قتل آن حضرت، موجب هجرت پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه شدند و اموال و خانه‌های آنان را مصادره کردند (یوسفی غروی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۶۹). مسلمانان مهاجر در مدینه روزگار سختی داشتند تا اینکه اجازه جهاد و دفاع صادر شد «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظِلْمًا» (حج: ۳۹؛ ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۸). مفسران این آیه مدنی را نخستین آیه نازل شده درباره جهاد می‌دانند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۳۸؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۳۹۵).

مسلمانان و پیامبر اکرم ﷺ توانستند در برابر کافران و مشرکان مقاومت نمایند و از همان سال اول هجرت، با اعزام سربدها سعی کردند مشرکان را تحت فشار قرار دهند (مقدسی، بی تا، ج ۴، ص ۱۸۱؛ مقریزی، ۱، ص ۷۱)، تا اینکه در سربده عبدالله بن جحش، حرمت جنگ در ماه حرام نقض و زمینه نکوهش مسلمانان ایجاد شد. قرآن کریم، با اشاره به حفظ حرمت جنگ در ماه حرام، تأکید کرد که جرم فتنه و اخراج مسلمانان از سرزمین خود، گناهی بزرگ‌تر از جنگ است «وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۲۱۷؛ ر.ک: قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۷۱-۷۲؛ واحدی، ۱۴۱۱، ص ۷۰). نزول این آیه سبب خرسندی مسلمانان و آشکارشدن زشتی کار مشرکان گردید و پیامبر اکرم ﷺ در غنایم این جنگ تصرف کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۰۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۰۳).

جنگ بدر، به‌عنوان مهم‌ترین جنگ پیامبر ﷺ با مشرکان، در سال دوم هجرت رخ داد (← مقاله بدر). در سال سوم هجرت، مشرکان برای جبران شکست خود در جنگ بدر، جنگ احد را به راه انداختند. برخی آیات (ر.ک: آل عمران ۱۲۱-۱۷۱) درباره جنگ احد نازل شد (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۲۷؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۴۵-۱۱۶؛ ← مقاله احد). جنگ احزاب یا خندق مهم‌ترین و آخرین اقدام جدی مشرکان قریش برای از بین بردن اسلام بود که در آن با جلب حمایت قبایل مختلف، نیرویی عظیم برای مقابله با اسلام گرد آمد (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۰؛

ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۸۳)، اما با شکست مشرکان پایان پذیرفت. آیات متعددی از سوره احزاب به این جنگ اشاره دارد و اینکه در شرایط سخت این جنگ، که همه در وحشت بودند، امدادهای الهی به یاری مسلمانان آمد «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا * إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» (احزاب: ۹-۱۰؛ ← مقاله احزاب).

۲. تلاش برای قتل پیامبر ﷺ

تلاش برای ترور رسول خدا یکی از اقدامات جدی مشرکان بود. به گزارش مورخان، مشرکان در مواردی نقشه قتل رسول خدا را داشتند، اما با عنایت الهی خنثی شد، از جمله نقشه‌ای که عمیر بن وهب و صفوان بن امیه جمعی کشیدند تا عمیر برای درخواست آزادی اسیرش به حضور پیامبر ﷺ برود و ناگهان به او ضربه بزند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۶۱-۶۶۲؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۶۰۴)، یا نقشه‌ای که ابوسفیان با مردی اعرابی کشید (ر.ک: بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۳۳-۳۳۵) و نیز اقدام دُعثور بن حارث در غزوه ذی امر در سال سوم هجرت (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۵۷)، که به قصد کشتن پیامبر ﷺ، بالای سر آن حضرت که در حال استراحت بود رفت، اما با معجزه الهی نتوانست به ایشان آسیبی برساند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۹۴؛ طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۷۴). برخی آیه ۱۱ سوره مائده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» را درباره فردی به نام عورث از بنی محارب می‌دانند که به قصد کشتن پیامبر ﷺ نزد آن حضرت رفت و شمشیر ایشان را درخواست کرد و می‌خواست پیامبر ﷺ را با شمشیر خودش به قتل برساند، اما پس از آنکه شمشیر را به دست آورد، خدا او را از این کار منصرف، و پیامبر ﷺ را از شر او حفظ کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶؛ واحدی، ۱۴۱۱، ص ۱۹۵؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۲۵؛ ← مقاله ترور پیامبر ﷺ).

۳. صلح با پیامبر ﷺ

پس از جنگ خندق، میان مشرکان و پیامبر ﷺ صلحی برقرار شد که به صلح حدیبیه مشهور گردید (← مقاله صلح حدیبیه). پس از مدتی قریش مفاد صلح را نقض کردند و پیامبر ﷺ و

مسلمانان توانستند مکه، پایگاه مشرکان قریش، را فتح نمایند (← مقاله فتح مکه) و بدین گونه مهم ترین و بزرگ ترین دشمن پیامبر ﷺ ناچار به تسلیم شد.

به جز مشرکان قریش، دیگر قبایل مشرک عرب توان چندان برای مقابله با پیامبر ﷺ و مسلمانان نداشتند؛ از این رو پیامبر ﷺ می کوشید با آنها با صلح و سازش رفتار نماید، چنان که برخی آیات از قرارداد صلح یا ترک محاصره با آنان - که بیشتر در اطراف مدینه ساکن بودند - خبر داده اند. به باور مفسران (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۴۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۶)، طرف این قراردادها اقوامی بودند که نه قصد مبارزه با مسلمانان را داشتند و نه توانایی مبارزه با قبیله خود و کمک به مسلمانان را «أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يِقَاتِلُوكُمْ أَوْ يِقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۹۰؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۵) یا مشرکانی بودند که بین آنان و بعضی از اقوامی که با مسلمانان پیمان صلح داشتند، رابطه ای وجود داشت که آن دورا به هم وصل می کرد «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» (نساء: ۹۰؛ ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۵).

۴. نفاق

برخی از مشرکان پس از هجرت به مدینه و بسیاری از آنان پس از فتح مکه در ظاهر مسلمان شده بودند و اگرچه اثری از شرک در رفتارشان نبود، در واقع نفاق پیشه کرده و در زمره منافقان بودند (← مقاله منافقان).

منابع و مأخذ

١. ابن ابي الحديد، عزالدين (م. ٦٥٦ق)، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهرة: دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ق.
٢. ابن اثير جزري، علي بن محمد (م. ٦٣٠ق)، اسد الغابة في معرفة الصحابة، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.
٣. ابن اثير جزري، علي بن محمد، الكامل في التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٦ق.
٤. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث والاثار، تحقيق: طاهر احمد الزاوي، محمود محمد طناحي، قم: انتشارات اسماعيليان، ١٣٦٤ش.
٥. ابن اسحاق، محمد بن اسحاق، السير والمغازي، قم: دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامي، ١٤١٠ق.
٦. ابن جزى غرناطي، محمد بن احمد، التسهيل لعلوم التنزيل، بيروت: دارالارقم بن ابي الارقم، ١٤١٦ق.
٧. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي، المنتظم في تاريخ الامم والملوك، تحقيق: محمد و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق.
٨. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي، زاد المسير في علم التفسير، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٢٢ق.
٩. ابن حبيب بغدادي، محمد بن حبيب، المحبر، بي جا، مطبعة الدائرة، ١٣٦١ق.
١٠. ابن حبيب بغدادي، محمد بن حبيب، المنطق في اخبار قريش، تحقيق: خورشيد احمد فاروق، بيروت: عالم الكتب، ١٤٠٥ق.
١١. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، الاصابة في تمييز الصحابة، تحقيق: عادل احمد، علي محمد، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
١٢. ابن حزم اندلسي، علي بن احمد (م. ٤٥٦ق)، جمهرة انساب العرب، تحقيق: گروهی از علما، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
١٣. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون (ديوان المبتدأ والخبر)، تحقيق: خليل شحادة، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٨ق.
١٤. ابن سعد، محمد بن سعد (م. ٢٣٠ق)، الطبقات الكبرى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٠ق.
١٥. ابن سيد الناس، محمد بن محمد، عيون الاثر في فنون المغازي والشمال والسير، تحقيق: ابراهيم محمد رمضان، بيروت: دارالقلم، ١٤١٤ق.
١٦. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، قم: انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
١٧. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبي (م. ٤٦٣ق)، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.

١٨. ابن عبدالسلام، عبدالعزيز سلمى، تفسير العزيز عبدالسلام، تحقيق: احمد فتحى عبدالرحمن، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٩ق.
١٩. ابن عطية اندلسى، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تحقيق: عبدالسلام محمد، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
٢٠. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: محمد هارون، قم: اعلام الاسلامى، ١٤٠٤ق.
٢١. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ق)، البداية والنهاية، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
٢٢. _____، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٩ق.
٢٣. ابن منظور، محمد بن مكرم (م. ٧١١ق)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزة، ١٤٠٥ق.
٢٤. ابن ميثم بحراني، ميثم بن على، قواعد المرام فى علم الكلام، تحقيق: سيد احمد حسيني، قم: كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٦ق.
٢٥. ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. ٢١٣ق)، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى سقا، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
٢٦. ابوالفتوح رازى، حسين بن على، روض الجنان وروح الجنان فى تفسير القرآن، تحقيق: ياحقى، مشهد: آستان قدس رضوى، ١٤٠٨ق.
٢٧. ابو حمزه ثمالى، ثابت بن دينار، تفسير القرآن الكريم (تفسير ابو حمزه ثمالى)، گردآورى: محمد حسين حرزالدين، تحقيق: محمد هادى معرفت، بيروت: دارالمفيد، ١٤٢٠ق.
٢٨. ابوحيان اندلسى، محمد بن يوسف، البحر المحيظ فى التفسير، تحقيق: صدقى محمد جميل، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٠ق.
٢٩. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الائمة، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٥ق.
٣٠. ازهرى، محمد بن احمد (م. ٣٧٠ق)، تهذيب اللغة، تحقيق: محمد عوض مرعب، بيروت: دار احياء التراث العربى، ٢٠٠١م.
٣١. امام خمينى، سيد روح الله موسى، تحرير الوسيلة، النجف الاشرف: مطبعة الآداب، ١٣٩٠ق.
٣٢. آلوسى، سيد محمود (م. ١٢٧٠ق)، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، تحقيق: على عطية، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٣٣. بحراني، سيد هاشم حسيني، البرهان فى تفسير القرآن، تهران: بنياد بعثت، ١٤١٦ق.
٣٤. بحراني، سيد هاشم حسيني، مدينة معاجز الائمة الاثني عشر ودلائل الحجج على البشر، تحقيق: عزت الله مولائى، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ق.
٣٥. بغوى، حسين بن مسعود، معالم التنزيل، تحقيق: عبدالرزاق مهدى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.

۳۶. بلاذری، احمد بن یحیی (م. ۲۷۹ق)، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۳۷. بهجت پور، عبدالکریم، همگام با وحی، قم: مؤسسه تمهید، ۱۳۹۱ش.
۳۸. بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ق)، دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة، تحقیق: عبدالمعطی قلعجی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
۳۹. تهانوی، محمد علی (م. ۱۱۵۸ق)، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶م.
۴۰. ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م. ۴۲۷ق)، الكشف والبيان في تفسير القرآن (تفسير ثعلبی)، تحقیق: ابن عاشور، ساعدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۴۱. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۸ش.
۴۲. حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۴۳. حسینی شیرازی، سید محمد (م. ۱۴۲۲ق)، تقریب القرآن الی الاذهان، بیروت: دارالعلوم، ۱۴۲۴ق.
۴۴. حلبی، علی بن برهان (م. ۱۰۴۴ق)، السیرة الحلبیة (انسان العیون فی سیرة الامین المأمون)، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۷ق.
۴۵. دژاکام، علی، تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴ش.
۴۶. ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
۴۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. ۵۰۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۴۸. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی (م. ۱۲۰۵ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۴۹. زرکلی، خیرالدین (م. ۱۳۹۷ق)، الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰م.
۵۰. زمانی، محمد حسن، طهارت و نجاست اهل کتاب و مشرکان در فقه اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۵۱. زمر، آر. سی، تعالیم مغان (گفتاری چند در معتقدات زرتشتیان)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۷ش.
۵۲. زینر، رابرت چارلز و دیگران، دانشنامه فشرده ادیان زنده، ترجمه: زهت صفای اصفهانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹ش.

۵۳. سحانی، جعفر، فروغ ابدیت (تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.
۵۴. سمرقندی، نصرین محمد (م. ۳۷۵ق)، بحر العلوم (تفسیر سمرقندی)، بیروت: دارالفکر.
۵۵. سمعانی، عبدالکریم بن محمد (م. ۵۶۲ق)، الأنساب، تحقیق: عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۲ق.
۵۶. سیدمرتضی، علی بن حسین (م. ۴۳۶ق)، الذخيرة في علم الكلام، تحقیق: سیداحمد حسینی، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۵۷. سیدمرتضی، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، تحقیق: سیداحمد حسینی، سیدمهدهی رجائی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۵۸. سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۵۹. الشریف الرضی، نهج البلاغة، الامام علی بن ابی طالب، شرح: محمد عبده، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۶۰. شریف لاهیجی، محمد بن علی (م. ۱۰۸۸ق)، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: سیدجلال الدین حسینی ارموی، تهران: نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۶۱. شوکانی، محمد بن علی (م. ۱۲۵۰ق)، فتح القدير، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
۶۲. صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ۹۴۲ق)، سبل الهدی والرشاد فی سيرة خير العباد، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود، علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۶۳. صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق)، الاعتقادات فی دین الامامية، تحقیق: عصام عبدالسید، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۶۴. صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق: سیدهاشم حسینی تهرانی، قم: نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۶۵. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (م. ۱۳۳۷ق)، العروة الوثقی، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۹ق.
۶۶. طباطبائی، سید محمد حسین (م. ۱۴۰۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶۷. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۶۸. طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق)، تفسیر جوامع الجامع، تحقیق: ابوالقاسم گرگی، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۷ ش.
۶۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۷۰. طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق)، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
۷۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.

۷۲. طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۷۳. عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، قم: انتشارات دارالحدیث، ۱۴۲۶ق.
۷۴. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، تهران: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
۷۵. علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق: حسن حسن زاده آملی، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۷۶. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری (م. ۸۲۶ق)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۷۷. فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۷۸. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق)، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۷۹. فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.
۸۰. فیومی، احمد بن محمد (م. ۷۷۰ق)، المصباح المنیر، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۵ق.
۸۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ش.
۸۲. قرطبی، محمد بن احمد (م. ۶۷۱ق)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۸۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۸۴. کاشانی، فتح الله بن شکر الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی علمی، ۱۳۳۶ش.
۸۵. کاشف الغطاء، محمد حسین (م. ۱۳۷۳ق)، اصل الشیعة واصولها، مؤسسة الامام علی (ع)، ۱۴۱۵ق.
۸۶. کتاب مقدس، ترجمة فاضل خان همدانی، ویلیام گلن، هنری مرتن، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ش.
۸۷. کلبی، هشام بن محمد (م. ۲۰۴ق)، الأضنام، تحقیق: احمد زکی باشا، تهران: نشر نو، ۱۳۶۴ش.
۸۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.
۸۹. ماله، آلبر، ایزاک، ژول، تاریخ زُم، ترجمة غلامحسین زیرک زاده، تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۲ش.
۹۰. ماوردی، علی بن محمد، اعلام النبوة، تحقیق: سعید محمد لحام، بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۴۰۹ق.
۹۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۹۲. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، شرح احقاق الحق، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۹۳. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۹۴. مظفر، محمد حسن (م. ۱۳۷۵ق)، دلائل الصدق، قم: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.

